

لوح هزار بيتى (خطاب به جليل خوئى)

هو الله

أي ربّ تري هجوم الأمم وجولتها وغرور الملل وصولتها على عبدك
الفريد الواحد الغريب في سجنك الأعظم وتنظر توارد السّهام وتتابع الرّماح
وتكاثر السيّوف وتكاثر الصّفوف من كلّ الأرجاء والأنحاء فأصبحت
النّصال هالة حول الجسم التّحليل كالهلال وغدت تكاثر توارد السيّوف الحداد
تجعله تحت الظّلال ومع هذه البليّة الدّهماء والمصيبة العمياء قام الأحباء على
أشدّ الجفاء ودخلوا يا إلهي في ميدان الكفاح بسهام وسنان وسيوف ورماح
وصوّبوا النّبال إلى عبدك الأعزل من السّلاح وظنّوا يا إلهي بأنّ هذا هو الفلاح
والنّجاح هيئات هيئات فسوف يرون أنفسهم في مهاوي الرّدى وحفرات
الشّقى وغمرات العمى وينوحون ويبيكون على ما فرّطوا في جنب الله وهتكوا

حرمة الله ونقضوا ميثاق الله ونكسوا راية الله وفرّقوا كلمة الله وشتّتوا شمل مركز العهد ونثّروا ما نظّمه يد الفضل. أي ربّ اتّخذوا ميثاقك هزوا وعهدك ملعبا وصعودك مغنما ومركز ميثاقك سخریّا. أي ربّ اغفر ذنوبهم واستر عيوبهم وكفر عنهم سيئاتهم وأرجعهم إليك واجمعهم تحت لوآء ميثاقك واخلع عنهم القميص الرّثيث وألبسهم ردآء التّقديس إنّك أنت الكريم الرّحيم.

(عبدالبهاء عبّاس)

ای رفیق اگر بدانی که به چه حبّی قلم گرفته و به تحریر این نمیقه پرداخته البتّه به مجرّد ملاحظه در شوق و شغف آئی و وجد و طرب کنی که الحمد لله چنین غمخوار غمگساری دارم و چنین یار مهربانی که در چنین احزانی و بلایا و مصائب بی کرانی و گرداب عذابی به این محبّت به نگارش جواب نامه پرداخته و با یاد یاران همدم گشته در یومی که ﴿تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَ مَا هُمْ بِسُكَارَى وَ لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ﴾، او به ذکر بدیع دوستان سدید پرداخته و به درگاه احدیّت عجز و نیاز مینماید که تأیید و توفیق بخش و عنایت فرما. (عبدالبهاء عبّاس)

ای رفیق آیا یادت می آید که در ایّام تشرّف به لقاء الله به چه اشتعال و انجذاب با تو ملاقات مینمودم و به چه مهربانی صحبت میکردم و چقدر محبّت به شما داشتم. آن الفت و محبّت و مؤانست فراموش نشود قدر آن را بدان اگر تو فراموش نمائی من ننمایم و از فضل و جود حضرت احدیّت ملتسمم که آثار و آیات آن ملاقات را الیوم ظاهر و عیان فرماید. ای رفیق در هر کور اگر چه امر الله ظاهر ولی به وضوح این کور اعظم در هیچ کوری امر واضح و عیان نبود چه که این دور مبین در جمیع شئون ممتاز و در کلّ مراتب بی مثل و بی نظائر و اشباه و در این کور نیز هیچ امری به وضوح و ثبوت و قوّت و عظمت عهد و میثاق نه. جمال قدم و اسم اعظم روحی لعباده الفداء از جمیع جهات ابواب وساوس و دسائس و شبهات را مسدود فرمودند و از برای نفسی محلّ تردّد نگذاشتند سی سال قبل از صعود در مواضع متعدّده از کتاب اقدس که ناسخ و مهیمن بر جمیع کتب است به صراحت و توضیح من دون تأویل و تلویح سییل را واضح و دلیل را لائح فرمودند و تکلیف الهی و دینی و روحی و ظاهری و باطنی کلّ را تعیین کردند و سی سال جمیع اطفال ملکوت را از پستان کتاب اقدس شیر عنایت

فرمودند تا این ضوابط و روابط الهیّه در کینونات بشریّه تمکّن تامّ حاصل نماید و حصن رزین امر الله چون سدّ سدید حدید حصین و متین شود و کسی رخنه نتواند مبین کتاب مبین را به اوضح تصریح تعیین فرمودند و مرکز میثاق را شهرهء آفاق کردند و گذشته از بیان شفاهی به اثر قلم اعلی و نصّ صریح ابھی کتاب عهد نازل و جمیع شبهات محتمله را زائل فرمودند به قسمی که دور و نزدیک و اهل افریک و امریک و ترک و تاجیک کلّ از این آوازه در غلغله و ولوله افتادند و صیت این عهد و صوت این میثاق گوش زد جمیع اهل آفاق شد. با وجود این معدودی محدود هوس سروری نمودند و اوهام مهتری با کلاه تتری تاج برتری جویند و به قوّتی چون بعوض نفوذ در میثاق خواهند و راه ستمگری پویند که مرکز میثاق را منسیّ آفاق کنند و قطب دائرهء عهد را خارج از محیط اشراق، هیهات هیهات هرگز آفتاب عهد به قوّت اهل مهد پوشیده نشود و رخ مهر تابان به همسات خفاشان رنجیده نگردد و سیل فیض بهاران به مشتی خاک مسدود نشود و نسیم ریاض میثاق مقطوع نگردد فسوف یسمعون نقرات هذا النّاقور و نغمات هذا السّافور من الملاء الاعلی سبحان ربّی الابهی هنالک ینطقون المؤمنون و المتزلزلون تالله لقد آثرک الله علینا.

حال ملاحظه فرمائید که این تزلزل و تردّد چه ثمری به جهت اهل فتور دارد آیا در بحر رحمت اخروی مغمور گردند یا خود در شئون دنیوی مغمور شوند؟ لا و الله بلکه عاقبت هر متزلزلی در تحت اطباق خذلان ابدی مغمور گردد. یا لله نسیان عهد و عصیان میثاق سبب نورانیّت وجه در جبروت اعلی و ملکوت ابھی است یا افتزای بر مرکز میثاق و ابتلای وحید فرید آفاق سبب روشنائی روی در ملأ اعلی است؟ اگر به این دلایل و براهین کفایت نه نصّ کتاب اقدس و کتاب عهد را نشان هر ملّتی از ملل عالم میدهیم و بدون گفتگو سؤال مینمائیم که به موجب این نصوص الهیه چه اقتضا مینماید آیا چه حکم خواهند نمود خواهند گفت که این نصوص به جهت اطاعت است یا مخالفت، به جهت اعانت است یا اهانت به جهت خصومت است یا رعایت؟ آیا در هیچ کوری نصوص کتاب اقدسی بود و یا فصوص خاتم عهدی بود؟ با وجود این آباء و اجداد حضرت اعلی و جمال قدم و اسم اعظم روحی لهم الفداء چون شیعه بودند به جهت کلمهء [مَنْ كُنْتُ مَوْلَاَهُ فَهَذَا عَلَيَّ مَوْلَاَهُ] از سایرین منتقّر بودند و حال حضرات متزلزین آباء و اجداد جمال قدم و حضرت اعلی را به جهت این که عمری نبودند شیعهء

شیعه داند و در جمیع اوراق شبهاتشان تکفیر حزب شیعه نموده‌اند. بلی در آثار مبارک ذکر شیعه‌ء شیعه هست ولی مراد شیعیانی بود که اعراض از حضرت اعلی در یوم ظهورش نمودند و صد هزار نفوس شهید کردند نه شیعیانی که تابع حضرت امیر و ائمه‌ء اطهار - علیهم السّلام - بودند، چه که جمیع اجداد جمال قدم و اسم اعظم و حضرت اعلی روحی لعبادهما الفداء شیعه بودند و بری از هر مخالفی پس در این صورت اصلاّب طاهره چه شد باید گفت این دو شمس حقیقت استغفر الله از اصلاّب شیعه بودند. سبحان الله ملاحظه فرمائید که غرض چه میکند که بکلی انسان کور میشود و تمیز میان صحیح و سقیم و غث و ثنن نمیدهد. و این کلمه‌ء کفایت کتاب من دون مبین اصلش از عمر است که گفت حسبنا کتاب الله و به چیز دیگر محتاج یعنی مبین نیستیم و اساس نزاع و جدال و خصومت و تشتیت و تفریق را گذاشت و عداوت و بغضاء بین دوستان و اصحاب حضرت انداخت. این کلمه اساس جمیع ظلمها و طغیانها و عصیانها بلکه سبب خونریزیها گشت و چون مطلع بر حقایق وقایع بعد از حضرت رسول گردید شهادت میدهد که اسّ اساس دین الله از این کلمه بر هم خورد و جنود نفس و هوی هجوم آورد و راسخ در علم معزول و مهمول گشت و

هر شخص مجهول و مخمول چون ابو هريره و ابو شعیون معزز و مقبول گردید. [**اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهِ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهِ**] اسیر و حقیر و خانه نشین شد و لعن الله النّاقة و راکبها و قائدها یار دلنشین گشت. [**لا فتی إِلَّا علیّ لا سیف إِلَّا ذو الفقار**] سر گشتهء تلال و قفار شد و الشّجرة الملعونة فی القرآن بر عرش خلافت و سریر سلطنت استقرار یافت. [**الفاطمة بضعة منی من آذاها فقد آذانی**] در بیت الحزن گریست تا هلاک شد و عایشهء بی باک به حرب آن جان پاک با [**قومی سقاک و هتاک شتافت و به تبعلت و تجملت و لو عشت تفتلت**] معزز و مکرم گشت. این کلمهء [**حسبنا کتاب الله**] تیغ و شمشیر شد و بر سر مبارک حضرت امیر خورد و سیف صارم ابن آكلة الاکباد گشت. این کلمه در لیلة الهریر نار سعیر برافروخت و چهار هزار نفر حفظهء قرآن اجلهء اصحاب حضرت امیر را هزله و رذله و خذلهء خوارج کرد. این کلمه تشتیت شمل احبّا نمود و تفریق جمع اهل ولا کرد. این کلمه حبّ احبّای جمال محمدی را به سیف و سنان و حیف و عدوان تبدیل نمود. این کلمه خنجر کین شد و در ارض طفّ خنجر جمال مبین را قطع کرد و خاک را به خون مطهرش رنگین نمود. این کلمه در صحرای کربلاء آن مصیبت کبری و آن فضحہء عظمی را بر پا

نمود. این کلمه جمیع ائمهء اطهار را اسیر و مسجون و مظلوم و محکوم هر غدار کرد. این کلمه سبب شد که در بین امت مرحومه جدال و نزاع و قتال و حرب و ضرب انداخت و خون کرورها از مسلمانان ریخت. این کلمه کور فرقان را زیر و زبر نمود و بوستان الهی و جنت محمدی را جنگل سباع و ذئاب تیز چنگ کرد. این کلمه هزار و دویست سال به خونریزی غبراء را گلگون و حمراء نمود. این کلمه صد هزار گلوله گشت و بر سینهء مبارک حضرت اعلی خورد. این کلمه زنجیر شد و در گردن مقدس جمال قدم افتاد. این کلمه غربت عراق و کربت بلغار و مصیبت سجن اعظم شد. زیرا خلیفهء ثانی چون خواست که مبین کتاب حضرت امیر را مقهور و در زاویهء نسیان محصور نماید و راسخ در علم را مبتذل و فاسق پر جهل را معزز و محترم کند و منصوص [مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلَيَّ مَوْلَاهُ] را محقر نماید در مقابل نصّ، [یکفنا کتاب الله و حسبنا القرآن] گفت و استدلال به ﴿ لَا رَطْبٍ وَ لَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴾ نمود و تمسک به ﴿ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ ﴾ جست و تشبث به ﴿ أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ ﴾ کرد و مبین کتاب، راسخ در علم، حضرت امیر را خانه نشین نمود و هر راوی ضعیف را شیر گیر کرد. یکی [لو کان نبی من بعدی لکان عمر] روایت

کرد، دیگری حدیث عشره مبشره قرائت نمود، دیگری [عثمان ذو النورین] و [عثمان رفیقی فی الجنة] تلاوت کرد، دیگری [لو اتّخذت غیر الله خلیلاً لاتّخذت ابا بکر خلیلاً] از قول حضرت حکایت نمود.

خلاصه مجتهد زیاد شد و فتاوی بیشمار گشت غبار کذب و اراجیف بلند شد و نور آفتاب صدق مکدر گشت اختلاف شدید شد و ایتلاف ناپدید گشت آراء مختلفه به میان آمد و اختلاف کلمه عیان شد شریعت الله متروک شد و مبین کتاب الله مخدول گشت ابن عقیان مقتول شد ابن آكلة الاکباد منصوب گشت حرب جمل بر خاست مکر و دغل به میان آمد حمیراء بر ناقهء شهباء سوار شد و جولان در میدان عصیان نمود و خونخواهی ابن عقیان کرد معاویه سر از زاویه بیرون کرد و در ماتم عثمان از دیده خون بیارید بر سر منبر رفت و اصبع مقطوع حرم داماد پیغمبر بنمود و پیرهن پر خون عثمان نشر کرد و با چشمی گریان آغاز فریاد و فغان نمود که این قمیص پر خون ذوالنورین است و این اصبع مقطوع نورعین و ویلا و دینا و شریعتا جمیع حاضرین گریستند و در مقاومت به حضرت امیر زیستند. غبار تیرهء لیلة الهریر به فلک اثیر رسید و هزاران از نخبهء اصحاب رسول در

خاک و خون مقتول افتاد و علی هذا المنوال سائر الاحوال. و اگر خلیفهء
ثانی اطاعت به راسخ در علم و مبین کتاب حضرت امیر مینمود و [حسبنا
کتاب الله] بر زبان نمراند ابد این فتن و فساد رخ نمی نمود و این فتک و
هتک به میان نمی آمد و سی هزار مجتهد در مقابل راسخ در علم به منازعه
و محاججه بر نمی خاست چه که هر یک از اصحاب رسول خویش را مجتهد
مستقل شمرده از آیات و احادیث استنباط احکام و عبادات و اعتقادات
مینمود در این میان کسی که مهمول و معزول بود حضرت امیر بود. و
همچنین ملا محمد ممقانی و سایر مجتهدین حسبنا کتاب الله میدانستند و از
مبین کتاب حضرت اعلی روحی له الفداء خویش را مستغنی میشمردند لهذا
به آیهء مبارکه ﴿وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾ تشبث و تمسک جسته
فتوی بر قتل حضرت اعلی دادند و اگر چنانچه از برای کتاب مبینی واجب
میدانستند اعتماد بر فهم خویش نمیکردند در حکم قتل تردّد مینمودند. پس
معلوم و واضح گشت که جمیع این فساد و فتن و بلایا و محن از عدم اطاعت
مبین مبین و عبارت [حسبنا کتاب الله] منبعت گشت. باری اگر چنانچه
کتاب کفایت میکرد مبین منصوص چه لزوم و آیهء کتاب اقدس چه لازم.
کتاب عهد به جهت چه؟ این آیات که در نزد کلّ احبّاء موجود میخواندند

و به موجبش عمل مینمودند نهایت هر یک از احباء مجتهدی میشد و استنباطی میکرد و حکمی مجری میداشت و نهایتش این بود که استنباطها مختلف میگشت کار به مجادله میرسید مجادله به منازعه منجر میشد و منازعه به مقاتله میانجامید و عاقبت صد هزار خون ریخته میشد چیز دیگر نمیشد.

حال با وجود عهد و میثاق نیر آفاق، حسبنا کتاب میگویند وای اگر آیات کتاب اقدس و کتاب عهد در میان نبود آن وقت و الله گوشت و پوست این عبد را با درفش فوراً پاره پاره مینمودند. و از غرابت وقوعات این که یکی از احباب گفته بود که این رساله چگونه اوراق شبهاست است با وجود آن که صد آیه در آن مندرج چگونه آیات بینات شبهاست میشود؟ در جواب بفرمائید تیر شبهاست ردّا علی الباب تألیف شخص کرمانی نیز محتوی بر صد آیات بینات قرآن، در این صورت تیر شبهاست را کتاب صواب باید خواند؟ گذشته از این رسالهء یکی از یحیائی ها که در ردّ جمال مبین و نبأ عظیم مرقوم نموده جمیع اعتراضات و احتجاجات خویش را مستند بر آیات بیان نموده و به زعم خود نصوص بیان را ردّ قاطع بر جمال مبارک شمرده و آیات حضرت اعلی - روحی له الفداء - را درج کرده، در این صورت باید

گفت آن رسالهء مهملهء آن شخص کتاب مبین است یا الهام علیین؟ و از
اغرب غرائب آن که اعتراضات اهل زلزال بر این عبد مطابق احتجاجات اهل
ضلال بر جمال ذوالجلال است طابقوا النعل بالنعل ولی از برای این عبد
مفتریاتی جعل کردند و برآن ردّ نوشته اند و ولوله در آفاق انداخته اند و
آتشی بر افروختند و خرمن بیگانه و خویش بسوختند ﴿وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا
تَفْسُدُوا فِی الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ﴾ إِلَّا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لَكِنْ لَا
يَشْعُرُونَ ﴿﴾.

ملاحظه نمائید ادّعائی از برای این عبد خلق نمودند پس محاججه به
آیهء [مَنْ يَدْعِی قَبْلَ الْأَلْفِ] نمودند و حال آن که جمال قدم و اسم اعظم
روحی لرتبه الفدا این عبد را از کودکی رضیع ثدی عبودیت فرمود و در
آغوش خضوع و خشوع و رقیّت پرورش داد و به خلعت بندگی درگاه
احدیت الهیه هیکل محویت را زینت بخشید تا در قطب امکان علم میثاق به
نسیم عبودیت کبری مّوّاج گردد و سراج عهد در زجاج رقیّت به محویت
عظمی وهّاج شود عبودیتی در ابداع ظاهر گردد که در جمیع عوالم تحقّق یابد
و شبه و مثل و نظیری در این عهد نداشته باشد. لهذا این عبد سلطنت

عزّت ابدیّه را به این عبودیّت صمیمه تبدیل ننمایم و سریر اثیر را به این
حصیر حقیر مبادله ننمایم و این حضيض ادنی را به اوج اعلی تحویل نجویم راه
بندگی پویم و اسرار عبودیّت گویم در دامن کبریا درآویزم و اشک حسرت
ریزم و عجز و نیاز آرم که : ای دلبر یکتایم و خداوند بی همتایم قوّت و
قدرتی بخش و تاب و توانی عطا فرما قوی را نیروی ملأ اعلی بخش و اعضا
را تأیید ملکوت ابھی جوارح را سوانح غیبی ده و ارکان را لوائح ملکوتی فرما
تا بر عبودیّت جمال احدیّت چنان که لائق و سزاوار مؤید گردم و بر بندگی
آستان مقدّست چنان که باید و شاید موفق شوم. ای محیط در بسیط فقر و
فنا راه ده ای مهیمن در خلوتکدهء محو و هباء مسکن بخش خاک ره
دوستان کن و غبار آستان فرما عبودیّت ملکوتی بخش که فوق توانائی
بشری است و رقیّت ناسوتی ده که انزل مراتب بندگی است توئی قوی و
قدیر توئی مقتدر و بی نظیر. شمعی برافروز که پرتوش روشنی بخش آفاق شود
و ناری ایقاد کن که حرارتش شعله بر سبع طباق زند دلها را مهبط الهام کن
و جانها را مشرق انوار. ای پروردگار دردمندان را درمان کن و هوشمندان را
محرم ایوان افق علیین را به نور مبین روشن نما و ساحت دلها را رشک گلزار و
گلشن کن هر یک از احبّا را نجم هدی نما و هر یک از اهل وفا را کوکبی

ساطع در افق اعلی نهایه‌های حقیقه رحمانیت را طراوت و لطافت بخش و نو
رسیدگان بارگاه احدیت را صباحت و ملاححت ده بندگان دیرینت را انوار
علیین فرما و آزادگان قدیم را شهریان اقلیم نعیم کن رویشان برافروز و
خویشان را مشک جان فرما و آفاق را معطر و معبر نما دستشان ید بیضاء
نما و لفظشان لؤلؤ لالا برهانشان ثعبان مبین کن و دلیلشان سنوحات علیین
ظهیرشان شدید القوی کن و نصیرشان جنود ملکوت ابھی.

باری مقصد متزلزلین این که به این وسائل و اراجیف بنیان میثاق را
بکلی از بنیاد بر اندازند و اساس عهد را از بیخ و بن بر کنند ولی از این
غافل که فیض شامل نجم آفل نگردد و غیث هاطل شیء باطل نشود انوار
ملکوت ظلمات لیل دیجور نشود و آیات لاهوت منسوخ اهل غرور نگردد.
عنقریب رایات آیات عهد موج گردد و انوار ساطع میثاق کوکب و هاج این
سیل عظیم آبیاری هفت اقلیم نماید و این نور مبین پرتو افشانی بر روی زمین
بسیط غبراء محیط سماء گردد و کشور خاک سپهر افلاک شود آب جوی
ماء معین شود و شعلهء دلجوی نور مبین.

باری ای همدم قدیم این عبد را امید و طید بود که یاران مهربان در
تھاجم بلایا و تتابع رزایا و هجوم عموم برآیا و شدّت مصیبت کبری و بلیّہ
عظمی و تسلّط اعداء و تموّج بحر قضا هر یک زھر هلاھل را درمان کردند
و زخم هائل را مرهم کامل شوند عدوّ صائل را حائل کردند و تیر و شمشیر
دشمنان را مانع و دافع. حال آنان نیز تیغ جفا کشیدند و نصیحت میر وفا
نشنیدند و محو و اضمحلال این عبد بهاء را پسندیدند عهد و میثاق را مدار
شقاق کردند و واسطهء ایّتلاف را اسّ اختلاف نمودند نور مبین را لیل بهیم
خواندند و اشراق علیّین را احراق سجّین شمردند حصن حصین را گذاشتند و
دخمهء گلین را ملجأ متین گمان نمودند نصّ قاطع را نسیأ منسیأ نمودند و
برھان لامع را هزواً سخریّا گرفتند مبین منصوص را مقصوص الجناح کردند و
بنیان مرصوص را مهدوم الاساس انگاشتند. یکی رئیس المشرکین نامید و
دیگری عدوّ مبین شمرد یکی بی عصمت گفت و دیگری بی عقّت خواند
یکی شکایت کرد و دیگری روایت. از بدو صعود آتش فساد بر افروخت و
مرکز جحد نقض عهد آموخت اطفال مهد آئین سروری گذاشتند و به وهم
و گمان مهتری خواستند و برتری جستند و به هر وسیله ای تخدیش اذهان و
تشویش یاران نمودند. جمیع اوراق اخبار در اقطار و اشطار خبر صعود نیّر

آفاق را با نقض میثاق توأم اعلان نمود، از جمله اختر روزنامهء ایرانیان در اسلامبول این خبر مهول را با طبل و دهل اعلان کرد و در اروپا بعضی رساله تألیف نمودند و این متاع کثیف را در انظار عموم عرضه کردند. این ناقضین مدّتی در کمین نشستند عاقبت بعد از سه سال ادّعائی از برای این عبد فرض و تخمین نمودند و با کوس و کرنا عربده ای در روی زمین انداختند و این عبد را مصداق آیهء مبارکهء، [من یدّعی أمرا قبل اتمام ألف سنة كاملة إِنَّه کذاب مفترٍ نسئل الله أن يؤیّده علی الرجوع إن تاب إِنَّه هو التّوّاب و إن أصرّ علی ما قال یبعث الله علیه من لا یرحمه إِنَّه شدید العقاب]، دانسته اند و این آیه را در کلّ رسائل خویش با قلم جلیّ مرقوم نموده اند. ولی دقّت نمائید که چه فتوی در حقّ این عبد فرید وحید داده اند در درون رساله ذکر ادّعای الوهیّت و ربوبیّت و شرکت با جمال مبارک مرا نموده اند و در ظهر رساله ها و داخل این آیه را مرقوم نموده اند، دیگر تا کی این فتوی مجری گردد و من لا یرحمه بشدید حدید حبل ورید این وحید را مقطوع نماید ؟ ولی این عبد در حقّ نفسی فتوی ندهم و تکفیر و تفسیق ننمایم و اسناد شرک ندهم نهایت این است که نصیحت کنم و به رجوع بر میثاق دلالت نمایم، فمن شاء فلیعمل و من شاء فلیترک إِنَّ الله غَنّی عن العالمین ﴿۱۰۰﴾ وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ

بَوَكِيلٌ ﴿﴾، گویم ﴿﴾ وَ لَسْتُ عَلَيْهِمْ بِمُسَيِّرٍ ﴿﴾، خوانم [و علیکم بأنفسکم]،
 دامنم و دست تضرع گشایم و زبان ابتهال باز کنم [و رب اهد قومی فإیّهم لا
 یعلمون]، گویم و سینه را هدف صد هزار تیر جفا نمایم و چهرهء وفا تیره
 نمایم و زخم افترا را مرهم ابتهال نهم و درد اهل بغضا را درمان سریع العلاج
 جویم صبر و تحمّل خواهم و نسک و تبّتل جویم گریه و زاری کنم و مویه و
 بیقراری نمایم عجز و نیاز آرم و فریاد و فغان نمایم که: ای پاک یزدان این قوم
 در ظلّ سدرهء منتها بودند و در ریاض جنّت مأوی، آتشی در قلوبشان
 شعله زد و مغلوب الهوی و مسلوب النّهی عربدهای انداختند و علم ولوله ای
 افراختند و نرد اوهامی باختند که شاید علم میثاق منکوس گردد و حقیقت
 رجا مأیوس، نور مبین افول نماید و ظلام لیل بهیم حصول جوید مرکز پیمان
 فراموش شود و نار الله الموقده خاموش گردد و زمام عهد در دست اطفال
 مهد افتد و شمع شب افروز پیمان از اریاح بغضا مخمود گردد نیر میثاق
 غروب کند و خفّاش شقاق خیمه به بیرون زند پرتو حقیقت مفقود و مکنون
 گردد و ظلمت مجاز سراپرده به گردون زند مرکز عهد تبدیل یابد و محور
 میثاق تحویل. حال این عبد را در صون حمایت مصون نمودی و میثاقت را
 محفوظ و مثبت، بنیان پیمان را برافراختی و دست تطاول ناقضین را کوتاه

ساختی ولی نقض عهد گردن گیر شد و مانند اغلال و زنجیر ﴿وَ إِنَّا جَعَلْنَا
فِي أَعْنَاقِهِمُ الْأَغْلَالَ فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ﴾، تحقق یافت.

ای پروردگار به قوّت و اقتدار این زنجیر بردار و اعناق را از اغلال
رهائی بخش گردنها را آزاد کن و دلهای قیر گون را روشن و شاد فرما خفتگان
را بیدار کن و بیهوشان را هوشیار اطفال رضیع را به ثدی عزیز دلالت فرما
و کودکان بی خرد را به دبستان عنایت هدایت نما مست بادهء غرور را رسم
خضوع و خشوع آموز و زنجیر شکن کبر و محن را آداب عبودیت تعلیم نما.
این بیچارگان نادانند و این کودکان نو هوسان و بی خردان ندانند و
نشناسند و انجام نبینند نام جویند و راه جفا پویند تو انتباه بخش و اشتباه را
از میان بردار هدایت کن و عنایت فرما و به ظلّ سدرهء میثاق دلالت نما تا
کلّ در سایهء شجرهء انیسا راحت جان یابند و کام دل جویند و به مسرت
بی پایان رسند و مقامشان بلند گردد و قدرشان ارجمند عزّت قدیمه یابند و
موهبت عظیمه از آغاز سر فرازتر گردند و از پیش عنایت بیشتربابند. ای
پروردگار تأیید بخش و توفیق عنایت کن این ابر تیره را زائل کن و این غمام
حائل را متلاشی و باطل نسیم جان بخشی بوزان و دلهای مرده را زنده کن

باران رحمتی ببار و این گیاه افسرده را تر و تازه نما حدائق قلوب را جنت
ابهی کن و حقائق نفوس را ریاض ملأ اعلی. ای قدیر رجای این عبد پذیر
توئی توانا توئی بیهمتا. و از اغرب غرائب آن که سه سال قبل نوشته ای از
مدینه الله عراق نزد جناب آقا محمد مصطفی علیه بهاء الله ارسال میشود و
ازایشان سؤال مینمایند که، این لوح مبارک است یا دون آن؟ جناب مذکور
آن ورق مزبور را نزد جناب آقا میرزا اسد الله ارسال مینمایند و استفسار از
حقیقت کیفیت میکنند. آن ورقه چون ملاحظه گردید بعضی از آثار مبارکه
را پراکنده نفسی جمع نموده یعنی چند فقره از اینجا چند فقره از آنجا جمع
نموده و در میان این فقرات. (عبدالبهاء عباس)

مرقوم نموده و آن ورقه بعضی فقراتش این است: [سرّ الله من سدره
النّار من وراء قُلُوم النّور علی بقعة الأمر قد کان بالروح مشهودا] و بعد این
مرقوم: [فسبحانک اللهمّ أسئلك بذاتک الغیب فی مکمن البقاء و بذكرک
العلیّیّ الأعلی]. (عبدالبهاء عباس)

و بجمال القدس فی فردوسک الابهی. باری در جواب به آقا میرزا اسد الله تأکید شد و به آقا محمد مصطفی علیه بهاء الله مرقوم گردید که این لوح بعضی فقراتش از جمال قدم و بعضی نه این را بعضی از متزلزین مخصوص ترتیب داده اند و در افواه احبّای الهی انداخته اند تا شیوع یابد و چون شایع گشت خواهند گفت که این را ثابتین ترتیب داده اند و این را سبب تخدیش اذهان ضعفا خواهند نمود پس باید هر کس این نوشته در دستش آمد محو نماید. این قضیه در سه سال پیش واقع و الآن جواب در بغداد موجود و جمیع احبّای بغداد مطلع و چون جناب فروغی در این ارض به زیارت آستان مقدّس مشرّف شد در نزد جمعی ذکر این نوشته شد به کرات و مرّات و تکرار گفته شد و تأکید گشت که این نوشته اصل ندارد بلکه ترتیب متزلزین است و باید بکلی محو شود. حال این ایّام سرّ مکثوم مکشوف شد حضرات آن نوشته را دست آویز کرده و ضعفا را تشویش میدهند که تحریف شده و حال آن که تحریف متزلزین چون آفتاب مشهود و واضح و مطبوع و در جمیع آفاق منتشر آیات سورهء هیکل بعضی را بکلی از سورهء هیکل برداشته و بعضی را تغییر داده اند.

حال ملاحظه فرمائید که این مظلوم ساکت و صامت و اهل فتور
چقدر جسور و اعظم شرور را به ثابتین نسبت داده اند و حال آن که در
اکثر اوراق به خط کاتب تحریف واقع و آنچه خواستند کرده اند. و به نص
جلیل این عبد مبین کتاب مبین است و آثار آنچه در تحت تصدیق این عبد
نه شایان اعتماد نیست مگر به اثر قلم اعلی آن نیز باید نهایت دقت و
فحص دقیق شود که نقطه ای تزئید و تنقیص و تصحیف نگردد قضیه
فاقلوه بتصحیف فاقلوه شد از خاطر نرود. پادشاه شام نورالدین سلجوقی
امرنامه ای به حلب نگاشت عبارتش این اذا وصلکم امری هذا فاحصوا کل
اليهود فی حلب یعنی جمیع یهود حلب را بشمارید. کاتب بعد از توقیع و
تمهیر فرمان غفلت نمود مگسی نقطه ای از فضلات بالای حای احصوا
گذاشت اخصوا شد. به ورود فرمان جمیع یهود مظلوم را جمع نموده بالای
عظیمی بر آن بیچارگان وارد آوردند. چون کیفیت منتشر و مسموع پادشاه
گشت بسیار بر آشفت و دشنام گفت و از غضب بر افروخت و کاتب را
مورد عتاب ساخت چون حقیقت مسئله معلوم گشت مشهود شد که این
تصحیف و تحریف را یک ذبابهء ضعیف نموده.

ملاحظه فرمائید تصحیف و تزئید نقطه‌ای چه ظلم عظیم و فساد شدید برپا نمود از این قیاس کنید علی الخصوص جمیع امانات و اوراق این عبد را متزلزلین غصب و ضبط نمودند. حقیقت این قضیه آن که جمال قدم و اسم اعظم روحی و ذاتی و کینونتی لعبتته المقدّسه الفدا در ایّام اخیره وقتی که در فراش تشریف داشتند این عبد به قصر رفت و شب و روز در ساحت اقدس بودم دلها پر خون و اشک مانند جیحون و با این حالت به اکثر خدمات مبارک مشغول بودم. روزی فرمودند اوراق من را جمع کن از این فرمایش چنان طیش و اضطرابی در قلب حاصل گشت که شرح نتوانم مکرّر امر قطعی فرمودند محض اطاعت با کمال ارتعاش دل و دست مباشرت به جمع اوراق نمودم و دو جانپناه بسیار بزرگ بود که در وقت تشریف بردن به قصر و مراجعت به عگا جمیع اوراق و ما یتعلّق محبوب آفاق در آن دو جانپناه گذاشته میشد. باری این عبد مشغول به جمع کردن بود که میرزا مجدالدین وارد شد این عبد چنان متأثر و مضطرب بود که خواست به زودی از تأثرات جمع اوراق خلاص شود بی اختیار به او گفتم تو نیز معاونت نما. باری جمیع اوراق و امانات و خواتم و سجعه‌های مهرهای مقدّس را در آن دو جانپناه گذاشته بستیم فرمودند تعلق بتو دارد. بعد رزیه کبری رخ نمود و ارکان عرش

متزلزل و ظلمت فراق آفاق را احاطه نمود صبح نورانی به شام ظلمانی تبدیل
گشت شمس حقیقت به ظاهر از ابصار افول نمود و بر آفاق بصائر سطوع
فرمود سراج هدی از ملأ ادنی صعود نمود و در زجاجهء ملأ اعلیٰ بر
افروخت دلها غرق خون شد و جگرها پر سوز و گداز گشت ناله و حنین
بلند شد و گریه و زاری به اوج اثیر رسید جمیع ملل از وضع و شریف در
قصر جمع شدند و کافّة متأثر و متحسّر مصیبت کبری و لا تسمع لهم همساً.
فضلا و علما و ادبای ملل شتی از سنّه و شیعه و نصاری قصائد غرّا در
ماتم و رزیّه کبری انشا نموده در کمال تأثر و تأسّف و تحسّر علی ملأ
الأشهاد قرائت و تلاوت مینمودند و جمیع در ستایش و نیایش و بزرگواری
نیر آفاق بود و اعتراف بر عظمت و جلال و جمال و کمال حضرت کبریاء،
و الفضل ما شهدت به کلّ البرایا.

باری این عبد در این فزع عظیم و اضطراب شدید با چشمی گریان و
قلبی سوزان و کبدی بریان وارد غرفهء مبارک با اغصان شد چون خواستم
جسد مطهر را غسل و آب پاک و ماء طهور را به نفحات آن تن چون
بلور معطر نمایم یکی از اهل فتور به این عبد گفت این دو جانپناه را بدهید

بدهم میرزا بدیع الله به غرفهء خویش برد و محافظه نماید زیرا در اینجا آب موج خواهد زد. این عبد از شدت صدمهء کبری و قوت رزیهء عظمی مدهوش و محو و فانی گشته و به هیچ وجه گمان چنین ظلم نمیگشت لهذا آن دو جانپناه را بتمامه تسلیم نمودم. باری دیگر میپرس که در آن روز چه حسرت و ماتمی بود و آن بامداد چگونه شام گشت.

"گر بگویم قلبها پر خون شود و نویسم اشکها جیحون شود".

قسم به جمال قدم که بکلی از حواس و احساس بیزار و بیگانه گشتم و تا الی صباح گریستم و یوم ثانی و ثالث نیز بر این منوال گذشت. لیلہء رابع نصف شب از بستر با خون جگر برخاستم که قدری مشی نمایم بلکه فتوری در حرقت و سوزش جگر حاصل شود ملاحظه کردم که اوراق را باز نموده اند و جستجو مینمایند چنان حالتی دست داد که وصف نتوانم دوباره رجوع به فراش نمودم که مبادا ملتفت شوند که این عبد این قضیه را مشاهده نمود.

در پیش خود گفتم که چون حضرات کتاب عهد جمال قدم را ندیده اند گمان میکنند که به واسطهء اوراق مبارک میتوانند در امر الله اخلاقی کنند لهذا بهتر این است که این عبد سکوت نماید و یوم تاسع کتاب عهد تلاوت شود آن وقت اهل فتور نادم و پشیمان خواهند گشت و این اوراق را اعاده خواهند نمود. چون یوم تاسع تلاوت کتاب عهد گشت و معانی میثاق در مذاق اهل وفاق حلاوت شهد بخشید حزبی مسرور و مستبشر گشتند و بعضی مغموم و متحسر آثار بشارت کبری در وجوه احبّا ظاهر گشت و غبار کدورت عظمی در بشرهء اهل هوی نمودار گردید به قسمی که جمیع حاضرین ملتفت شدند و از همان یوم اساس نقض گذاشته شد و دریای وهم به موج آمد آتش فساد بر افروخت و قلوب مخلصین بسوخت. روز به روز این آتش شعله ور گشت و این غبار بلند تر شد تا یکی از حضرات افنان توقیعی جدید داشت و استدعا نمود که فوق توقیعی به خاتم مبارک مزین گردد ذکر شد که یک خاتم از خاتمهای مبارک را بدهید تا این توقیع را مزین نمایم در جواب گفتند خبری از خاتمهای مبارک ندارم. گفته شد که جمیع خاتمهای مقدّس در جانپه و در گنجهء مبارک بود و جانپه را من تسلیم شما نمودم گفت من ندیدم و نمیدانم. از این جواب قسم به روح صواب چنان

ارتعاشی در بدن حاصل شد که وصف نتوانم حیران و سرگردان ماندم و گریان و نالان شدم که این چه فتنهء عظمی بود و چه ظلمت دهما که ظاهر گشت. باری جمیع آثار مقدّسه و الواح متعلّقه به این عبد و سائر دوستان جمیع را از میان بردند حتّی احکامی که تعدیلش در نزد این عبد موجود، ملاحظه فرمائید که تعدّی به چه درجه رسید و این عبد ساکت و صامت بود که مبادا این رائحهء کریهه بکلی نشر در آفاق گردد و این حوادث مخیفه بتمامه معروف در نزد اهل شقاق شود در آتش میسوختم و میساختم میگریستم و میزیستم. بعد ملاحظه شد که بلایائی که بر جمال قدم وارد یک یک پی در پی مستولی بر این عبد میگردد تا آنچه در علوّ ربوبیت ظاهر گشته انعکاسش در دنوّ عبودیت نمایان و عیان شود: " صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی ". چون این مصیبت بعینها بر جمال قدم وارد پس باید صدمه ای از آن نصیب این عبد گردد تا عبدی أَطْعَنی حَتّی أَجْعَلَک مثلی تحقّق یابد چنانچه در مناجات بیان میفرماید و فی الحقیقه این فقره مناجات از لسان این عبد است قال و قوله الحقّ:

[قد أخذتنی الأحزان على شأن منع القلم الأعلى عن الجريان ولسان الأبهى عن الذكر و البيان و قد رأيت يا إلهى فى حبّك ما لا رأت عيون الأوّلين و سمعت ما لا سمعت اذن العالمين و قد أرى يا إلهى عبادك الذين نزلت عليهم البيان و خلقتهم لنفسى احجب من ملل القبل كلّها بحيث يفتخرون بخاتمك و يضربونه على الألواح لإثبات رياستهم بعد الذى إنّى أرسلته إليهم لعلّ يستشعرون لا فوعزّتک لم يكن خاتمک إلّا فى إصبعى و لا يفارق منى أبدا و لن يقدر أحد أن يأخذه منى طوبى لمن يقرء ما نقش فيه من أسرارک المستورة و آياتک الأحديّة و ثنایاک المستودعة. انتهى بيانه البديع].

ملاحظه بفرمائید که چگونه این عبد را از بلاياء واردهء بر جمال قدم نصیب عظیم است آنچه بر آن مطلع انوار وارد بعینه بر این خاکسار وارد]
قد تحلّبت دموع الملاء الأعلى لبلائى و تلهّبت زفرات أهل الملكوت الأبهى
لكربى و ابتلائى و أعين أهل سراق القدس تذرف بالعبرات من حسراتى و
أكباد الملاء العالين تنفتّت من أحزاني و آلامى].

إلهی إلهی ترى اجیج نارى و ضجیج سرى و احتراق كبدى و شعله
قلبى و كى احشائى و فیض دموعى و سیل عیونى و شدة كربى و بلائى و
حرقة فؤادى و ابتلائى. اى رب اكمنوا لى فى المراسد و فوقوا إلیّ سهام
المفاسد و سلّوا علیّ سیف العدوان من كلّ جانب و أطلقوا العنان و أشرعوا
السّنان و أغاروا على هذا العبد الذّلیل بكلّ طغیان. اى رب لیس لى نصیر و
لا ظهیر و لا مجیر إلّا أنت و بقيت فريدا وحيدا أسیرا ذلیلا بین أحبّائک و
حیرانا فى أمرى. کلّمّا أنظر إلى الیمین أرى نبالا طائرة و أنظر إلى اليسار
أرى نصالا متتابعة و ألّفت إلى الأمام أجد سیوفا شاهرة و أتوجّه إلى الخلف
أحسّ رماحا نافذة و أرفع رأسى أرى غیوما متكاثفة و أطرق إلى الأرض أرى
حبائل و اشراک متواصلة وضعوها لى مصائد أولى العدوان حتّى یرمونى فى
اخدود النّیران و یعذبونى بأشدّ هوان. اى ربّ و غایة رجائى اتضرّع إلیک و
ابتهل إلیک و ضجیجى یرتفع إلى ملکوتک الأبهى و صریخى یتصاعد إلى
ملئک الأعلى أن تقرّب أیّام رجوعى إلیک و ورودى علیک و وفودى بین
یدک. اى ربّ ضاقت علیّ الأرض برحبها و اشتدّت علیّ الأزمة بأسرها و
أحاطتنى جنود الشّبّهات من جمیع الجهات و أغارت علیّ جموع الخصماء من
کّل الأنحاء أنجدنى بقبیل من الملائكة المقرّین من ملکوتک الأبهى و انصرنى

بنزول جیوش متوسّمین من ملئک الأعلى کما وعدتنی حین اندکّ طور
وجودی من تجلّیک علی سیناء الظّهور مشهد اللّقاء و إنّی مطمئنّ القلب
متیقّن الفؤاد إنّک تنجز وعدک الحقّ و قولک الصّدق یا محبوب من فی
الأرض و السّماء. فاخلق اللّهم نفوسا زکیّة و قلوبا صافیة و وجوها نورا و
جباها بیضاء و صدورا منشرحة بآیات قدسک یا ربّی الأبهی و ألسناً ناطقة
بذکرک یا ذا الأسماء الحسنی و کینونات لطیفة صافیة مستنبئة عنک یا ربّ
السّموات العلی لیقوموا علی نشر الآیات و إعلاء الكلمة و اشهار البیّنات
متمسّکین بالمیثاق و متشبّثین بعهدک یا ربّ الرّایات و یفتحوا قلاع القلوب
و معاقل النّفوس و یسخرّوا الأرواح فإنّهم جنود ملکوتک الأعلى یا ربّی
الأبهی.

این عبد در ساحت اقدس جمال قدم از شدّت خجلت و شرمساری
سر بر ندارد و از کثرت قصور در حسرت فتور نیارد چه که با دستی تهی و
گناهی عظیم و ذنوب و عصیان و نسیان قائم در آستانم و جز عفو و
غفران ملجأ و پناه ندارم. ای یزدان مهربان سراپا گنهم و خاک رهیم و
متضرّع در هر صبحگهیم. ای بزرگوار خطا بیوش و عطا ببخش وفا بفرما

صفا عنایت کن تا نور هدایت تابد و پرتو موهبت بیفزاید شمع غفران بر
افروزد پردهء عصیان بسوزد صبح امید دمد ظلمت نومید زائل گردد نسیم
الطاف بوزد شمیم احسان مرور نماید مشامها معطر گردد و رویها منور شود
توئی بخشنده و مهربان و درخشنده و تابان. انتھی

ولی حمد نمایم حضرت احدیّت را که اهل فتور پس از پنج سال غور و
شور و شور قصوری که بر این عبد وارد آوردند این بود که به کنایه و اشاره
و عباره و تلویح و حال به توضیح تفهیم کلّ مینمایند که این عبد مدّعی
مقامی و شأنی و ظهور جدیدی و طلوع بدیعی هستم یعنی خود را مطلع
وحی میدانم و مظهر الهام شمرم و به نصّ کتاب الله وحی مختصّ به حضرت
اعلی و جمال مبارک است و تا هزار سال وحی منقطع و بعث مظاهر ممتنع
است پس به سبب این ادّعای وحی کفر ثابت و حکم یبعث الله علیه من لا
یرحمه لاحق چه که این متمّم آیهء [من یدّعی أمرا قبل اتمام ألف سنة کامله
[است. باری چنین افتراء صریحی زدند و تهمت شدیدی روا داشتند و فتوای
عظیمی دادند. فنعم ما قال:

" طوعا لقاضٍ أتى فى حكمه عجباً أفتى بسفك دمی فى الحلّ و الحرم " ،
چون قلم در دست غدارى فتاد لاجرم آن یار بر دارى فتاد ."

باری در سنهء صعود به عراق مکتوبی ارسال گشت که مضمونش به
این معانى مشحون، اعلم أنّ العبودیّة فى عتبه السّامیه هی تاجی الوهّاج و
إکلیلی الجلیل و بها افتخر بین الملأ العالین

و همچنین صفحه‌ای مرقوم گشت که از عنوان تا ختام عبدالبهاء بود و
مضمونش از این عبارات دالّه بر فقر و فنا، اعلم أنّ اسمی عبدالبهاء و لقبی
عبدالبهاء و نعتی عبدالبهاء و کینونتی عبدالبهاء و ذاتیتی عبدالبهاء و
مسجدی الأقصى عبدالبهاء و سدرتی المنتهی عبدالبهاء و جنتی المأوی
عبدالبهاء و أمثال ذلک إلى الانتهاء. و این دو نوشته در عراق الآن به خطّ
این عبد موجود و همچنین مکتوبی که سه چهار سنه قبل به جناب آقا محمّد
علی المشهور به رجال الغیب مرقوم گردید صورتش این است.

هو الابهی

ای طالب صادق و حبیب موافق آنچه مرقوم نموده بودی ملاحظه گشت و به منتهای دقت تلاوت گردید. الیوم تکلیف کلّ این است که آنچه از قلم اعلی نازل آن را اتباع نمایند و آنچه بیان صریح واضح این عبد است اعتقاد کنند ابدأً تاویل و تفسیر ننمایند و تلویح ندانند. قسم به مربّی غیب و شهود هر

نفسی تصوّری نماید و یا تخطّری کند سبب احتجاج او گردد و علّت ارتیاب شود این است اعتقاد صمیمی حقیقی صریحی بدیهی اهل ملکوت ابهی و سگان جبروت اعلی که ظهورات کلّیه که نقاط اوّلیه و شمس حقیقیّه و مبادی فیوضات رحمانیه هستند منتهی به ظهور اعظم و جمال قدم - روحی لاقدام احبّائه الفدا - شد تا قبل از موعد مذکور در کتاب الله یعنی الف سنه جمیع نفوس مقدّسه که موجود شوند ادّلاء و عباد و ارقّاء بل تراب آستان جمال مبارکند کلّ در نزد آن آفتاب حقیقی بمنزلهء سرج مستضیّه و نجوم مستنیره هستند که به شعاعی از اشعهء آن شمس حقیقت مستفیض گشتند کلّ عباد له و کلّ بامرہ يعملون. سبحان الله چه نسبت است بین تراب و ربّ الارباب و چه مشابحت است بین ذره و آفتاب جهانتاب. و امّا

این عبد مقامش عبد عبدالبهاست و ذرّه ای از خاک آستان جمال ابھی در
ساحت احبّایش محو و نابودم و در آستان بندگانش تراب بی وجود استغفر
الله عن دون ذلک یا احبّاء الله ولی این مطلب رابه کمال محبت و رأفت
تفهیم کلّ نمائید نه به عنف و زجر که سبب اختلاف شود. (عبدالبهاء
عبّاس)

ملاحظه بفرمائید که این عبد در چه مقام قائم و در چه فکر و اندیشه
و مستغرق بحور متلاطم با قوّت تأیید ملکوت ابھی چون اضعف ناس فانی و
محو و نابود و با ظهور قوّت نصرت جمال ابھی چون احقر عباد در صقع
وجود مشهود با وجود این اهل فتور چه قدر مفتری و جسور که انتشار
میدهند این عبد نعوذ بالله مقامی فوق مقام جمال ابھی ادّعا نموده و این قضیه
بر اهل فتور گران آمده إلهی أنت تعلم و تشاهد و تشهد بأنّ طینه عبدک
مخمّرة بماء العبودیّة لعنتک العالیة و جبلة رقیقک مربیّة بروح الفناء و المحویّة
فی حضرتک القدسیّة و حقیقة عبدک کالطّفل الرّضیع قد رضع من ثدی
العبودیّة و نما فی حضن التّعبّد لطلعتک المنيرة و نشأ فی حجر التّخشّع
لسلطنتک القديمة مع ذلک کیف سلّوا سیوف ألسنتهم المؤتفکة علی عبدک

و رشقوا سهام الطّعن المسمومة علی ابن أمتک. ای ربّ افتح بصیرتھم و
طیب سریرتھم و نظّف ضمائرھم و لطّف بواطنھم و ظواهرھم و اھدھم إلی
المنھج القویم و صراطک المستقیم إنّک أنت الکریم الرّحیم.

باری ملاحظه فرمائید که این قضیه بعینها بر جمال قدم در عراق وارد
که صد هزار تیر طعن بر سینهء مبارک زدند و مفتریاتی چند اعلان نمودند
که ناس را از ماء معین محروم نمایند و از نور مبین محجوب کنند چنان که در
مناجات قلم بیان میفرمایند:

[بل قضیت علیّ ما لا قضی علی أحدٍ من قبلی و أجريت ما لا یجری علی
نفسٍ من بعدی و لكن لن یعرفه أحد دونک و لن تحصیه نفس سواک لأنّک
کما لا تعرف بالأبصار و کذلک فعلک لا یدرک بالأفکار و إنّک أنت
العزیز الجبّار و نزل کلّ ذلک حین الذی أسمعنی اختلاف عبادک فی شأنی
بعد الذی ما قدّرت لی من شأن دون العبودیّة لنفسک و الخشوع لدی باب
رحمتک و الخشوع عند ظهورات أنوار وجهتک لأنّک لم تزل کنت سلطاناً
علیّ و لا تزال کنتُ عابداً لوجهک و کنت مالکاً لنفسی و کنتُ مملوکاً

لنفسک و ذلیلاً عند جنابک و حقیراً لسلطنتک و معدوماً لدی ظهور
قدرتک و مفقوداً عند تجلّی أنوار عزّز أزلّیتک رغماً للّذین یریدون أن یفسدون
فی أرضک و یعلون فی بلادک و یحدثون فی الملک ما لا قدرّت لأنفسهم و
مراتبهم فسبحانک سبحانک عن کلّ ذلک و عن کلّ ما وصفتک به لأنّک
لا تُدرک حتّی تذکر بالوصف و لا تُعرف لکی تدرک بالنّعت بل إنّ عبدک
هذا یكون عابداً لمن یعبدک و ساجداً لمن یسجدک و خادماً لمن یكون
خادماً لنفسک و خاضعاً لسلطنتک و معیناً لمن یطلبک و ناصرّاً لمن ینصرک
فی سمائک و یرید نصرک فی بلادک. فو عزّتک لم أجد لنفسی عزّاً أكبر من
ذلک و لا رتبة أعظم من هذا و من کان فی قلبه وله من شوقک و شغف فی
حبّک یعرف حبّ الذی شرفّتنی به من جواهر رحمتک و مجرّد مکرمتک و
یستنشق من هذه الورقة الوردیّة أریاح حدیقة البقاء و أطياب مدینة الوفاء و
یشهد کیف یحرق و یدوب هذا الشّمع فی مصباح قلبه فیما ورد علیه و نزل
فی أمر مولاه]. انتهى

باری، این عبد با این عبودیّت عظمی در کمال محویّت و فنا در
آستان اقدس قائم و چون ذرّه مفقود و معدوم و نابود در مقام بندگی ثابت

و راسخ و دائم هیچ اسمی نخواستم و خویش را به هیچ لقبی نیاراستم و ادّعای وحی ننمودم حتّی خویش را ملهم نخواندم نه مستضیء دانستم و نه مستنیر نه مستشرق نه مستبرق در جمیع احیان خود را عبّاس نامیدم و در بین ناس خود را به این اسم شهر نمودم بلکه منتهای آرزوی این عبد انعدام صرف و فناء بخت است که بی نام و گمنام شوم و بی اثر و بی نشان گردم تا به حقیقت عبودیت که عدم بخت و فنای صرف است متحقّق شوم. ولی به انصاف ملاحظه نمائید که نفوسی که افترا باین عبد روا داشتند چه ادّعاها نموده‌اند و چه عربده‌ها کرده‌اند و چگونه دعوی ظهور جدید نموده‌اند و چه قسم ادّعای نزول آیات و وحی کرده‌اند به قسمی تعجیل نمودند که فرصت صعود به جمال مبارک روحی لمرقده المطهّر فدا ندادند. در وقتی که آن شمس حقیقت در افق مبین طالع و لائح و سلطان ملکوت توحید بر سریر تفرید در حیّز شهود جالس، پرتو آفتاب اوج عزّت شرق و غرب را منور نموده و نیّر اعظم به اشدّ اشراق ابصار را خیره فرموده در چنین وقتی و چنین روز فیروزی اظهار وجود نموده‌اند و علم ادّعا برافراختند و دعوی وحی نمودند و چنان عربدهء معهوده در قزوین انداختند و توقیعات نوشتند و عبارات خود را آیات الهیّه خواندند و خویش را سلطان روح نامیدند و چون

از این تفوّهات و حرکات آشوب و فتنه در قزوین بر خاست، توقیع ساطع چون سیف قاطع صادر گشت، قوله جلّ ذکره : [اگر آنی از ظلّ امر منحرف شود معدوم صرف خواهد بود]. انتهى

و این سواد کلماتی است که به خطّ و مهر مدّعی عیناً موجود:

[هو العزیز أن یا علیّ اسمع ندائی و لا تکن من الغافلین قد أنزلنا إلیک کتاباً بلسان عربیّ مبین و ما أرسلناه لحکمة لن ینالها إلاّ الذین انقطعوا عن کلّ من فی السّموات و الأرضین فسوف نرسله عندک إذا شاء الله و أراد و إنّه ما من إله إلاّ هو یحکم ما یشاء و إنّه لعلم حکیم].

[مهر محمّد علیّ هو البدیع فی آفق عزّ منیع ح ع ب د تبارک الذی ارتفع السّموات بغیر عمد و استوی علی الماء عرشه و إنّه بکلّ شیء شهیدا و إنّه لا إله إلاّ هو و إنّه بکلّ علم علیم قل یا عبد اتّبع ما ینطق لک الرّوح بلسان صدق عظیم ثمّ ابلغ النّاس بهذه الآیات لیذکروا فی أنفسهم و لن یتّبعوا خطوات کلّ کافر أثیم قل یا قوم آمنوا بالله الذی خلقکم و رزقکم و لا

تعرضوا به علی قدر نقیر و قطمیرا قل یا ملأ لم تکفرون بالله بارئکم و تعرضون بهذه الآيات لأنّ هذا قد نزل من عند الله المقتدر العليم الحکیم ثمّ قل یا قوم تالله قد ظهر غضنفر الله فی الأرض و قرّ منه کلّ حمیر ذی رجلین و ملأ قلوبهم من خيفة الله المقتدر القديرا و ما آمن أحد منهم إياکم أن لا تكونوا بمثلهم مشرکاً مرتدّاً کفوراً. (إلى أن قال) ثمّ اشرب ما یسقیک ساقی الروح من هذا الکوب الّذی کان من ذهب الیقان مصنوعاً ثمّ ارزق من ثمرات هذه الشجرة الّتی غرست فی هذا السّیناء بید ربّک العليم الحليم الحکیم الرّحیم. ثمّ قل یا قوم اسمعوا نداء هذا الّذی ظهر بین السّموات و الأرض و یقول بأن یا قوم آمنوا بالله الّذی خلقکم بأمره و کونوا بقوله سمّاعاً سامعاً سمیعاً و بجماله بصّاراً باصراً بصیراً و بجلاله نظّاراً ناظراً نظیراً. (إلى أن قال) و إنّهُ توّاباً کریمّاً علّاماً رحیمّاً. من النّیل قبل علیّ] .

[مهر محمّد علیّ هو الله الأرفع الأجلّی ذکر الله عبده علیّاً لیستقیم علی أمر مولاه و یكون برّه صدّيقاً. (إلى أن قال) أن یا عبد اسمع ندائی ثمّ انقطع عن نفسک و هواک و وجّه بشرط مولاک و إنّ هذا لقول

الصّادق إنّ أنت له سمیعا و الرّوح علیک و علی من استشرق من هذه النّور
الّذی ظهر عن هذه الشّمس الّتی كانت فی قطب الزّوال مضيئا] .

[عبد الله العلیّ محمّد علیّ . ما نزل علی فؤاد محمّد قبل علیّ أن یا
غلام الرّوح اسمع نداء ربّک الکریم من هذا المنظر العظیم . (إلى أن قال) ثمّ
ابلغ الکائنات إلى مولاک فمن صدّق بقولک و آمن بآیات الله بشّره بلقاء
ربّک الرّحمن الرّحیم و من کفر فأنذره بالنّار و إنّ ربّک سیجزیه عذاب عظیم
و ما عقبی الظّالمین إلّا الجحیم و الله مخبر علیم قل یا عبد اسمع ما یلهمک
قلم الأمر فی آخر اللّوح أن استقم علی أمره إن یطر علی رأسک السّیف لا
تتبع خطوات الشّیطان و اتّبع ملة الرّحمن و إنّّه لا إله إلّا هو و إنّّه لسلطان
حقّ مبینا ثمّ اشکر ربّک بأنّه ینصرک بنصره و إنّّه ینصر من یشاء و إنّّه لعلی
کلّ شیء شهیدا و إنّّه لناصر کلّ عبد فقیر و الرّوح و التّکبیر و البهَاء علیک
و علی کلّ مؤمن منیبا] .

[ما نزل علی فؤاد محمّد قبل علیّ . هو البهیّ الأبهی فی الأفق الأعلى
ع م ص سبحان الّذی خلق کلّ شیء بمقدارهم و إنّّه لعلی کلّ شیء قدیرا و

إِنَّهٗ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ إِنَّهٗ لَعَلَىٰ كُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ أَن يَاقَوْمِ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَ صَدَّقُوا
بآيَاتِهِ بِأَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي فطر السَّمٰوٰتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ وَ اسْتَوٰى عَلَيْهِ عَرشُ الْعَلِيِّ
عَظِيمًا قُلْ يَاقَوْمِ اسْمَعُوا نِدَائِي وَ كُونُوا عَلَىٰ صِرَاطِ اللّٰهِ قَائِمًا مُّسْتَقِيمًا يَٰمَلَأُ
آمَنُوا بِاللّٰهِ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ رَزَقَكُمْ وَ صَوَّرَكُمْ وَ إِنَّهٗ بِكُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ لَهُ الْخَلْقُ
وَ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلِ وَ مِنْ بَعْدِ وَ إِنَّهٗ لَسُلْطَانًا مُّقْتَدِرًا عَزِيزًا عَظِيمًا كَبِيرًا. أَن يَٰمَلَأُ
الْبَيَانَ اسْمَعُوا نِدَائِي وَ لَا تَكُونُوا كَالْمَلَأِ الْفِرْقَانِ كَافِرًا مُّرْتَدًّا أَثِيمًا ثُمَّ اشْهَدُوا بِأَنَّهُ
لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ إِنَّهٗ لَسُلْطَانٌ حَقٌّ مَّبِينٌ يَاقَوْمِ اسْمَعُوا نِدَائِي وَ لَا تَكْفُرُوا بِآيَاتِهِ وَ
بَيِّنَاتِهِ بِأَنَّهُ قَدْ خَلَقَكُمْ مِنْ قَبْلِ مِنْ قَطْرَةِ مَآءٍ وَ طِينًا آمَنُوا بِاللّٰهِ يَٰمَلَأُ الْمُشْرِكِينَ
وَ لَا تَكْذِبُوا بِهَذِهِ الْآيَاتِ لَأَنَّ هَذَا قَدْ نَزَلَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ الْمُقْتَدِرِ الْعَلِيمِ الْقَدِيرِ وَ
إِنَّهٗ لَأَصْرَفُ الطُّوفَانِ عَنْ فَلَكَ النَّوْحِ وَ إِنَّهٗ لَأَصْرَفُ رِيحِ الْعَاصِفِ عَنْ الْهُودِ وَ
الَّذِينَ مَعَهُ وَ أَوْرَدَ الْمُشْرِكِينَ فِي الْجَحِيمِ وَ إِنَّهٗ جَعَلَ نَارَ الْخَلِيلِ رِضْوَانًا وَ إِنَّهٗ
لَأَغْلَبَ عَلَى النَّمْرُودِ بِعَوْضَةِ مِنَ السَّمَاءِ قَتْلَهُ وَ إِنَّهٗ لَجَعَلَ الْبَحْرَ لِبْنَى إِسْرَائِيلَ
سَبِيلًا وَ غَرَقَ الْفِرْعَوْنَ وَ مَلَأَهُ كُلَّهُمْ أَجْمَعِينَ وَ إِنَّهٗ لَأَرْسَلَ عَلَى الْخَلْقِ مِنْ عِنْدِهِ
الْأَنْبِيَاءَ حَتَّى يَدْعُوا الْخَلْقَ إِلَيْهِ وَ إِنَّهٗ لِقَادِرٌ عَلِيمٌ. يَاقَوْمِ هَذِهِ آيَاتُ اللّٰهِ لَا
تَكْفُرُوا وَ لَا تَعْتَرِضُوا بِاللّٰهِ نَازِلَهُ هَنِيئًا لِّمَنْ صَدَّقَ بِهِ وَ يَشْهَدُ بِأَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
وَ إِنَّهٗ لَعَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ أَن يَٰمَعْشَرَ الْبَشَرِ تَاللّٰهِ قَدْ أَشْرَقَ شَمْسُ اللّٰهِ الْأَكْبَرِ

و أنتم أعرضتم عنه و كنتم من أصحاب الكفر و إنه لا إله إلا هو و إنه
لسلطاناً مقتدرأ و كلّ خلقتكم بقولی و إنه لعليّ قاهر مقتدر لا إله إلا هو و
إنه لسرّ الله المستسرّ قد ورد فی الجحیم كلّ من أعرض به ثمّ أدبر أن یا ملأ
البشر لم تفرّون من هذا المشرق الأنور تالله لم يكن لأحد مفرّ لا إله إلا هو
سبحانه و تعالی عمّا یصفون هؤلاء الكفر فسبحانک اللهم یا إلهی أنت
الذی خلقتنی و رزقتنی و إنک لقادر مقتدر یا من لا إله إلا أنت فاطهر لنا
سرّ المستسرّ إنک لسلطان ملک الوهاب لن تنهر قل یا قوم تالله قد ظهر
ظهور الله الأكبر عن مشرق القدس كشمس لائح أنور و كشف النقاب عن
وجهه الأطهر و إنه من كلّ الشّمس و الأقمار و النّجوم أنور أكبر بل إنه
لسلطان السّموات و الأرض و إنه لنور الله الأنور بل الشّمس عنده من كلّ
صغير أصغر. قل یا ملأ البیان الیوم قد غفر الله ذنوبکم الله الذی کان بكلّ
شیء علیما إیّاکم أن لا تفتروا علیّ كما افتروا المشركون من قبل و لا تقولوا
فی حقّی بأنّک درست كما قالوا الکفّار إذ جاء علیّ بالحقّ بآیات الله و
بیناته خافوا عن الله و لا تفتروا علیّ و إنّی کتبت هذا اللّوح حین الذی کنت
صغیراً یا قوم أنتم کبرآء فی الأرض إیّاکم أن لا تختلفوا فی الدّین و کونوا علی
صراط الله قائماً مستقیماً .

و مکتوب دیگر چون مفصل بود این مختصری از آن است که نوشته میشود: [قل یا قوم إني سمندر ناريّ أمشي في النار و أكل من النار و أسير في النار و إنّ مقصودی من النار هو حبّ الله المهيمن القيوم و من أكل النار هو أكل معارف ربّي و المشی فی النار هو المشی فی سبیل حبّه و السّیر فی النار هو السّیر فی درجات شوقی و جذبی إلى محبوبی الباقي المحبوب إذاً لا تقتلونني بأسیاف شرکم اتّقوا الله و لا تنکرونی و لا آیاتی الّتی أوحیت إليّ من عند ربّي و أنزله علی لسانی و نطقت بها فی آیام صغری إذاً فارحموا علیّ و لا تقطعوا رأسی بسیوف النّفس و الهوی و هذا ما نصحتکم به بما أمرت من لدی الله المقتدر القيوم إن أنتم تسمعون].

حال ای اهل انصاف قدری انصاف دهید نفسی که نوشته است واضحاً مشهوداً [قل یا قوم تالله قد ظهر ظهور الله الأكبر عن مشرق القدس کشمس لائح أنور و کشف النّقاب عن وجهه الآطهر و أنّه من کلّ الشّمس و الأقمار و النّجوم أنور و أكبر].

و همچنین [بل الشمس عنده من کلّ صغیر أصغر].

و همچنین کلّ خلقتم بقولی و همچنین [لا تنکرونی و آیاتی الّتی
أوحیت إلیّ من عند ربّی و أنزله علی لسانی]، این نفس اعتراض بر نفسی
که خویش را عبد عبد بهاء خواند مینماید که تو دعوای الوهیّت نمودی و
خود را صاحب آیات و وحی دانستی و شریک جمال قدم روحی له الفدا
شمردی.

ای منصفین انصاف دهید ای بی بصران قدری تبصّر در امور نمائید.
کسی که طینتش و فطرتش به ماء حیات عبودیّت جمال قدم مخمّر متهوم به
ادّعاست و نفسی که واضحاً مشهوداً در ایّام مبارک ادّعا نموده و در حقّش
نازل شد که اگر آنی از ظلّ امر منحرف شود معدوم صرف خواهد بود، این
شخص حال مثبت توحید شده و قولش میزان گشته و مرکز میثاق که کلّ
مأمورند حتّی این شخص به اطاعتش، مُهان و مضطهد و مبعوض، فاعتبروا
یا اولی الابصار. برهان از این واضحتر و دلیل از این لائحتر؟ لا و الله و
لکن لا تُغْنِی آلاِیَاتُ وَ النُّذُرُ و لو تأتیهم بکلّ آیه لن یؤمنوا بها.

ملاحظه نمائید که امر چگونه بر اشتباه است و افترا به چه درجه است. قسم به آن روی و خوی مبارک جمال ابھی روحی لعباده الفدا که جمیع متزلزلین عکّا بحقّ یقین میدانند که این عبد در عالم روح و قلب و فؤاد و کینونت هیچ آرزویی جز عبودیتّ جمال ابھی نداشته و ندارد یعرفون نعمة الله ثمّ ینکرونها ولی متزلزلین هر یک در هوائی پرواز مینماید و هر یک را هوس اوج و سمائی.

ای ربّ تعلم و تشهد أنّ هذا المتذلّل مکبّ بوجهه علی التّراب و یناجیک فی خفیّات سرّه و یقول إلهی إلهی حقّقنی بعبودیّة عتبتک الطّیّبة الطّاهرة و ثبت رقیّتی بحضرتک المقدّسة العاطرة و اجعلنی فانیاً فی ساحة أحبّتک الرّحیبة و قانتاً فی رحبة أرقّائک الفسیحة. ای ربّ قدّر لی الفناء البحت و الاضمحلال الصّرف فی أمرک حتّی یندکّ طود وجودی عند سجودی بباب أحدیّتک من سطوات آیات فردانیّتک و یضمحلّ حقيقة ذاتی عند مناجاتی بفناء حضرت ربوبیّتک. ای ربّ لیس لی نار أشدّ من بقائی عند ظهور آیات توحیدک و لیس لی جحیم أعظم من وجودی عند

تللأ أنوار تفریدک. ای ربّ خلّصنی من هذه الورطة الموحشة و نجّنی من هذه اللّجة المدهشة. إنّک أنت الکریم إنّک أنت الرّحیم یا ذا الفضل العظیم.

باری، ملاحظه فرمائید که این عبد در چه عالمی و متزلزلین در چه وادی، شتّان بین مشرق و مغرب. هرگز انوار چنین عبودیّتی مستور نماند و شمع چنین محویّتی خاموش نگردد امواج چنین بحری ساکن نشود و هبوب چنین نسیمی مقطوع نشود فباطل ما هم يعملون. ملاحظه فرمائید که متزلزلین هر یک از دوستان ارض مقدّسه را میکوشند که به انواع وسائل متزلزل نمایند و به اطراف مینویسند که این عبد به زخرف دنیا نفوس را به میثاق الهی دلالت مینماید. شما را به حقّ قسم میدهم در آن سفر که به ساحت اقدس مشرّف شدید در نزد این عبد آثار زخرف مشاهده نمودید و این عبد را به این هوسها مبتلا دیدید و یا متزلزلین را ؟ این دائم روش متزلزلین بود و الآن نیز واضح و مشهود جمیع داخل و خارج میدانند خلاصه شخص مکرمی نوشته به یکی از احباب که مبلغ سیصد تومان به فلان یعنی شما داده شده است که ثابت بر میثاق شوید و الآن خطّ آن شخص حاضر

و موجود و گله از این عبد نموده این کیفیت اگر چنانچه بر کلّ مشتبّه باشد
بر شما که مشتبّه نمیشود که کذب است.

ملاحظه نمائید که به چه افتراها میخواهند که بنیان میثاق را براندازند
هیئات هیئات بنیان میثاق از زیر حدید است و اساس پیمان تأسیس
خداوند مجید اگر جمیع من علی الأرض جمع شوند و به قوای وجود قیام
نمایند در این اساس متین رخنه نتوانند. قدری ملاحظه نمائید که ملوک بنی
امیه به چه دسائس و وساوسی برخاستند و چه روات کذبه‌ای از بعضی از
اصحاب حضرت ترتیب دادند و چه ولوله در عالم انداختند و چه فتنه‌ها
برپا نمودند به قسمی که نائرهء فساد و عناد به عنان آسمان رسید و به قوّت
حکومت نفاق را در آفاق منتشر نمودند و جمیع خلق را بر بغض [مَنْ کُنْتُ
مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلَيَّ مَوْلَاهُ] دلالت نمودند تا آنکه آن مظلوم را مقهور نمایند.
حضرت امیر طعمهء شمشیر شد و حضرت سیّد الشهداء هدف صد هزار تیر
بغضاء گشت آل و حریمش دستگیر و اسیر شدند و هفتاد سال در کلّ
منابر اسلام سبّ و لعن آن جمال منیر نمودند با وجود این عاقبت چه شد؟
حضرت امیر چون بدر منیر تابان شد و سرّ شهادت حضرت سیّد الشهداء

آفاق را عنبر بار کرد چشمها در مصیبتش گریان شد و دها سوزان گشت.
خاندان اُموی بر افتاد و دودمان سفیانی محو و نابود شد حتی ابناء نفس
اعداء به نکوهش آباء و اجداد بر خاستند نور تقدیس بتابید و ظلمت
تلبیس محو و نابود شد و جاء الحق و زهق الباطل تحقّق یافت منکری باقی
نماند و معرضی استقرار نیافت با وجود آن که نه عهد و میثاقی بود و نه
پیمان و ایمانی بلکه حضرت فرموده بودند که هر کس مرا دوست دارد باید
علی را دوست بدارد.

حال در این کور عظیم ایمان و پیمان الهی است و عهد و میثاق
حضرت ربّانی جام الست است که به ید جمال ابھی در بزم الهی به دور آمد
و نوشانوش در گرفت هر کس سر مست آن صهباء شد به آهنگ ملکوت
ابھی لک الحمد یا ربّی الابهی گفت و هر کس محروم شد هر روز بهانه ای
جست و هر دم به دام و دانه‌ای افتاد نه نصیحت تأثیر داشت و نه
ملاطفت تغییر داد عاقبت در غمرات نقض مستغرق شد و در بادیهء رفض
سرگردان گشت.

ای احبّای الهی ملاحظه فرمائید که نصّ عهد الهی متروک و مهمول و قول عمر و عمرو بن عاص [یکفینا کتاب الله] مقبول، فاعتبروا یا اولی الابصار.

و همچنین عند اختلاف مرجع منصوص مخصوص در کتاب عهد مرکز میثاق است و مبین آیات نیز آفاق و حال مرجع و مبین سائر جهات و حال آن که به نصّ صریح کلّ مأمور به توجّه علی الخصوص اغصان و افنان و آل، حال به عوض توجّه ردّ بر مرکز میثاق مرقوم میشود و نشر در آفاق میگردد، فانتبهوا یا اصحاب القلوب. آیا به گمان میرفت که بعد از نصّ صریح کتاب اقدس که مهیمن بر کلّ کتب است و سلطان مبین کتاب عهد که مبین آیات کتاب اقدس است دیگر کسی اشتباه نماید و یا نفسی رخنه نماید؟ لا و الله. حال آیات صریحهء کتاب اقدس نسیاً منسیّاً شد و نصّ قاطع کتاب عهد اضغاث احلام گشت و قول عمر شریعت الله شد و دسیسهء عمرو بن عاص روش و سلوک عامّ و خاصّ گردید. میگویند آیات الله میزان است، که میگوید نیست، لکن از برای این آیات مبین منصوص مخصوص تعیین شده نه آن که هر مغلّ مبغضی و یا جاهل طالب عوضی

دخل و تصرف در آیات الله نماید و به هوای خود معنی نماید، لا يعلم تأويله
الا الله و الراسخون فی العلم. حال راسخ در علم به موجب نص صریح
کتاب عهد و کتاب اقدس واضح و مشهود با وجود این، چگونه جائز که
مبغوض و متروک گردد و ابو شعیون و ابو هریره و مالک، مبین کتاب و
مجتهد العصر و الزمان گردند؟ ای احباب شما را به خدا قسم تبسم نمائید، [
إذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدء فی المال توجّھوا إلى من أرادہ الله
الذی انشعب من هذا الأصل القديم]، منسوخ گشت و حسبنا کتاب الله
عمر مثبت شد و آیہء منصوصہء، [یا أهل الإنشاء إذا طارت الورقاء عن
أیک الثناء و قصدت المقصد الأقصى الأخفی ارجعوا ما لا عرفتموه من
الکتاب إلى الفرع المنشعب من هذا الأصل القویم]، مهمول و فراموش شد و
دسیسہء عمرو بن عاص کہ قرآن سر نیزہ کرد و ندعوکم الی کتاب الله گفت
مقبول و معمول شد و وصیت الله آنکہ باید اغصان و افنان و منتسبین طراً
به غصن اعظم ناظر باشند [انظروا ما أنزلناه فی کتابی الأقدس إذا غیض بحر
الوصال و قضی کتاب المبدء فی المال توجّھوا إلى من أرادہ الله الذی انشعب
من هذا الأصل القديم] مقصود از این آیہء مبارکہ غصن اعظم بوده کذلک
اظهرنا الامر فضلاً من عندنا و انا الفضّال الکریم، از لوح قلوب محو شد و

روایات کعب الاحبار مشهور اقطار شد. [و البهآء علیک و علی من یخدمک و یطوف حولک و الویل و العذاب لمن یخالفک و یؤذیک]، هبآء منبثا شد و اقوال هر بی تمکین منتشر در روی زمین گردید. [طوبی لمن والاک و السّقر لمن عاداک] منسیّ هر خس و خاشاک شد و مبعوض حقّ به منزلهآء خواجهآء لولاک گشت. [و هو النّاطق علی ما یشاء یا غصنی الأعظم قد حضر لدی المظلوم کتابک و سمعنا ما ناجیت به الله ربّ العالمین إنّنا جعلناک حرزاً للعالمین و حفظاً لمن فی السّموات و الأرضین و حصناً لمن آمن بالله الفرد الخبیر نسئل الله بأن یحفظهم بک و یغنیهم بک و یلهمک ما یکون مطلع الغنی لأهل الإنشاء و بحر الکرم لمن فی العالم و مشرق الفضل علی الأمم إنّّه هو المقتدر العلیم الحکیم و نسئلّه أن یسقی بک الأرض و ما علیها لتنبت منها کلاً الحکمة و البیان و سنبلات العلم و العرفان إنّّه ولیّ من والاه و معین من ناجاه لا إله إلاّ هو العزیز الحمید]، از افکار زائل شد و حکایات و قصص مؤتفکه ورد زبان حاضر و غائب گردید و امثال این بسیار. حال نصّ کتاب اقدس و صریح کتاب عهد که اسّ اساس شریعت الله و دین الله و حکم الله و امر الله است مهجور و مهمول و غیر مذکور و

اموری مشهور و منشور که حتی اهل قبور از آن منفور تا چه رسد به
اصحاب ربّ غفور.

ای خدا تو بینائی که در چه عذابی و بلائی گرفتارم و از چه درد و
محتی مضطرب و بی قرار یار و اغیار هر دو تیر و کمان کشیده و آشنا و
بیگانه هر دو بهانه جسته بلکه یار سهمش مسمومتر از اغیار و آشنا زخمش
شدیدتر از

بیگانه. ای پروردگار تو گواهی که درد هر یک را درمان بودم و زخم هر
یک

را مرهم دل و جان هر بیماری را طبیب و پرستار بودم و هر بیقاری را
حبیب

اشکبار هر دلشکسته ای را سبب تسلی بودم و هر ماتم دیده ای را وسیله
تعزّی هر مسمومی را دریاق بودم و هر مغمومی را علّت سرور در آفاق
خادم کلّ بودم و صادق کلّ غمخوار کلّ بودم و دوست غمگسار کلّ. و
چون مبتلا به هجران جمالت گشتم و در وادی حرمان افتادم و به نیران فراق
بسوختم و چون شعلهء آتش بر افروختم مرهمی ندیدم جز صد هزار تیر

پرتاب، داروئی ندیدم جز صد هزار خروار زهر سریع الاهلاك. ای پروردگار تو بیامرز و عفو فرما چه که نادانند و صبیان کودکانند و بی خردان شب و روز این عبد به خدمت امرت مشغول و آنان در صدد اذیت عبت که به تدبیر و تعمیق چه فتنه ای برپا نمایند.

مختصر این که از اوّل ابداع تا به حال چنین عهد صریحی و پیمان واضحی و میثاق آشکاری واقع نشد و ظهور نیافت و همچنین چنین نقضی و چنین نکشی دیده و شنیده نشد. بلی عهود واقع ولی در ظلّ شجرهء انیسا نه و در سایهء سدرهء منتهی نه و مرکز میثاق مجهول بود و مرجع پیمان غیر معروف ابدأ تصریح و توضیح نشده بود بلکه به اشاره ای تلویح گشته که در اواخر ایّام شخصی ظاهر گردد با علامات عظیمهء آسمانی و شروط شدیدهء قهر و سطوت نا متناهی و او مرجع این عهد است لکن در این کور عظیم و دور مبین چنین نه بلکه مرجع میثاق مشهور آفاق و مرکز پیمان معروف اهل جهان ابدأ گمان نمیرفت که چنین فتنه و ولوله درمیان افتد و چنین اشتباه کاری پیش آید این است که میفرماید روحی و روح الوجود لاحبّائه الفدا قوله تعالی: [هل یکن بعد لأشراق شمس وصیّتك من أفق أكبر

ألواحك تزلّ قدم أحد عن صراطك المستقيم؟ قلنا يا قلمي الأعلى ينبغي لك أن تشتغل بما أمرت من لدى الله العليّ العظيم و لا تسئل عمّا يذوب به قلبك و قلوب أهل الفردوس الذين كانوا حول أمرى البديع لا ينبغي لك أن تطّلع على ما سترناه إنّ ربّك هو السّتار العليم].

ملاحظه فرمائید که چه میفرماید آیا ممکن است که بعد از اشراق شمس وصیّت تو از افق بزرگترین الواحت دیگر قدم کسی بلغزد یعنی دیگر نفسی نقض میثاق کند؟ پس میفرماید ای قلم اعلی به آنچه مأموری مشغول باش و سؤال مکن از چیزی که دل مبارکت از آن میسوزد و میگذارد و قلب منیر اهل فردوس از استماعش خون میگردد سزاوار نیست اطلاع شود به آنچه بعد از شمس وصیّت واقع خواهد شد و ما ستر نمودیم و پروردگار ستّار علیم است.

ملاحظه فرمائید که جمال مبارک - روحی لاجبّائه - الفدا چگونه اخبار از وقوعات نقض و نکث فرموده و قلب مبارک چگونه محزون بوده. حال ملاحظه کنید که تیر جفا چگونه از جمیع جهات پُران است و آتش

فتنه چگونه سوزان. هنوز از صعود چند روزی نگذشته بود و قمیص مبارک هنوز تر بود که در روزنامه ها نقض و اختلاف را اعلان نمودند از جمله روزنامهء اختر به مجرد وصول خبر صعود اختلاف را نیز اعلان نمود ملاحظه فرمائید چقدر اهل نقض سریع النکت بودند، فسوف تری الناقضین فی خسران مبین و الحمد لله ربّ العالمین. (عبدالبهاء عبّاس)